توازن استشهاد به ربوبیت الهی در «کلیة الاجناس» و آیه‌ی «کن فیکون»

«فلا لها محیص» را عرض می‌کردم. از اینکه «کل جنس» هست، معلوم می‌شود اینکه حضرت علیه السلام فرمودند: «بکلیة الاجناس»، منظورشان «جمعیها» است. تک تکشان به این صورت است. بنابراین آن احتمالی که هفته‌ی قبل گفتم و متفرع بر همین بود، خیال می‌کنیم بیشتر جلو می‌آید. چرا؟؛ چون حضرت علیه السلام فرمودند: «مستشهد بکلیة الاجناس». «کلیة» به چه معنا است؟؛ یعنی هر جنسی جدا جدا؛ کل جنسٍ یک کلیة دارد. یعنی طبیعت و وجود و زوال. عجز برای طبیعت بود. مقام نفس الطبیعه بود و مقام فطورش که وجود بود و مقام زوالش که فرد بود. یک طبقه طبیعی بود و مرتبه‌ی بعدی‌اش فرد بود. فرد هم حدوث و زوال داشت، طبیعت هم عجز ذاتی ماهوی را داشت. اگر به این صورت معنا شد، الآن ربوبیت الهی، مجموع این شد که خدای متعال از عالم طبایع یک طبیعت را مدیریت می‌کند و در ظرف وجود خارجی ایجاد می‌کند و بعد هم آن را از بین می‌برد. «کلیة» هم مجموعه‌ی اینها شد. لذا با سایر آیاتی هم که هست خیال می‌کنیم جور در می‌آید.

«إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»[1]. «کلیة»ای که حضرت علیه السلام فرمودند را در اینجا پیاده کنید. «کلیة»ش چیست؟ «اراد شیئا». باید شیء طوری باشد که در مرتبه‌ای مراد باشد. «کن»، فرد آن شیء است. در «کن» وجودی، فرد او ایجاد می‌شود و آن شیء طبیعتی دارد در موطن نفس‌الامری عین ثابت خودش. در موطن عین ثابت، شیء می‌شود و «کن» فرد آن می‌شود. بعد هم وقتی بخواهد آن را اعدام کند دیگر به آن فیض نمی‌دهد. البته علی اختلاف المبانی.

شاگرد: عجزش هم این است که نمی‌تواند بگوید نه.

استاد: نمی‌تواند بگوید نه و نمی‌تواند خودش را موجود کند. عجز به این معنا است. به تعبیری که در آن کتاب هست: هر طبیعت ممکنه‌ای، تمام قد عاجز ایستاده است. به‌نحوی‌که اگر خدای متعال به آن نفرمایی «کن»، همین ایستاده عاجز محض است؛ خودش نمی‌تواند خودش را موجود کند. اما اگر بفرمایی «کن»، عاجزی است که نمی‌تواند بگوید نمی‌خواهم موجود شوم. این کلی عرض من است.

---

[1]. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۰.

بازبینی #1
ایجاد شده 27 ژوئیه 2024 16:01:14 توسط ... .
به روزرسانی شده 27 ژوئیه 2024 16:01:34 توسط ... .